هوالعلیم

کیفیت حج نیابی (3)

سلسله دروس خارج فقه – حج نیابتی - جلسه ۱۵۲

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسات گذشته بحث راجع به کیفیت حج میقاتی و اجزاء آن نسبت به دِینی که برعهدهٔ متوفا مستقر است، بود. گرچه فقهاء این مطلب را در مورد حج نیابی برای متوفا ذکر کرده‌اند ولی این مسئله فقط اختصاص به متوفا ندارد حتی شامل کسانی که در زمان حیاتشان حج بر آنها مستقر شده است و به‌واسطهٔ عللی، مقصراً یا قاصراً موفق به اتیان حج نشده‌اند هم می‌شود.

مورد انجام حج تسکعی

البته در مورد تقصیر، مکلف موظف است که حج را بأیِّ‌نحوکان و لو در حال مرض انجام دهد؛ یعنی حتی اگر خطری متوجه او باشد. نسبت به تخلیهٔ سرب هم محل اشکال است حتی اگر تخلیهٔ سرب هم وجود ندارد باید حج را انجام دهد و نباید حج را به تأخیر بیندازد؛ این مطلب نشان می‌دهد که اهمیت حج به چه نحوی است حتی اگر از او رفع استطاعت شد باز هم باید حج را انجام دهد که به آن حج تسکعی یا متسکعاً می‌گویند.

اما درصورت قصور، مطلب فرق می‌کند؛ شخص قاصر باید در سنوات آتیه به همان کیفیتی که استطاعت برای او حاصل شده بود ـ البته اگر آن استطاعت، مستمره باشد ـ اقدام به حج کند وگرنه استطاعت سلب می‌شود؛ یعنی نحوهٔ استطاعت ازبین می‌رود.

در واقع می‌توانیم بگوییم که در وجوب حج از نقطه‌نظر تحقق شرطِ وجود، خللی پیدا شده است و وقتی که شرط وجود که شرط عقلی است متمشی نشد تکلیف هم از آن شخص برداشته می‌شود و تکلیف وجوب یک تکلیف مستمر نیست تکلیف وجوب به همان تکلیف اطلاقی حج برمی‌گردد که علیٰ‌أیِّ‌نحوکان، چه مستطیع یا غیرمستطیع باشد حج برعهدهٔ او هست و تفاوتی نسبت به استطاعت و عدم استطاعت ندارد؛ مثل سایر واجبات که بر ذمّهٔ شخص مستقر هستند ولی شرط وجودشان عبارت است از همان شرایطی که موجب فعلیت می‌شوند.

در مسئلهٔ صلاة، وجوب تنجّزی محقق است اما وجوب فعلی مترتّب است بر ارتفاع قرص شمس از تحت‌الافق که به وجوب فعلی متبدّل می‌شود اما نه به‌عنوان وجوب تنجّزی، الآن وجوب صلاة هست، لذا اطلاق وجوب الصلاة بر آن تعلق می‌گیرد و در هیچ حالی ازبین نمی‌رود، نه اینکه در موقع ارتفاع شمس، تنجّز

وجوب، محقق شود. تنجّزش الآن هم هست تفاوتی ندارد.

وجوب اطلاقی امر به معروف و نهی از منکر

در سایر موارد مانند: امر به معروف و نهی از منکر، وجوبشان اطلاقی است؛ ولی شرط وجودشان عبارت است از تحقق موضوع و مورد برای انسان. همین‌طور نسبت به سایر موارد و رفع قضاء حاجت مؤمن که وجوب آن هم اطلاقی است؛ البته مانند خیلی از چیزها به شرایط آن بستگی دارد. به‌طورکلی در احکام، موارد خیلی کمی واجب مشروط داریم؛ یعنی اکثر مواردی را که فقهاء به‌عنوان واجب مشروط ذکر می‌کنند همهٔ اینها واجب مطلق هستند. شرط، شرط وجود است، یعنی فقهاء شرط عقلی را شرط برای تحقق وجوب تلقّی می‌کنند و این مسئله محل تأمل است.

علیٰ‌کلٍّ‌حال مسئله در اینجا هم به همین کیفیت است؛ اگر شخصی در زمان حیاتش قاصراً یا مقصّراً نتوانست به حج مشرف شود باید در سنوات آتیه اقدام کند. حال اقدام او به چه نحوی است؟! آیا اقدام کردن در حج نیابی به همان نفس کیفیتِ تحقق استطاعت است یا اینکه بأیٍّ‌نحوکان واجب است که حج را انجام دهد، گرچه کیفیت استطاعتش فرق کند. مثلاً اگر کسی قصد سفر حج را با ماشین داشت و استطاعت برای سفر و تحصیل مقدمات به این کیفیت بود حالا در سال بعد نمی‌تواند بگوید که من به این کیفیت مستطیع نیستم چون استطاعت به من با ماشین، تعلق گرفته است اما حالا که استطاعت با طیاره است من پول ندارم یا اینکه اگر در سال بعد برای طیاره استطاعت نداشت مثلاً بلیط گران شده بود، در اینجا تفاوتی نسبت به این مسئله ندارد.

گرچه بعضی به این مسئله قائل‌اند که آن وجوب نسبت به تحقق استطاعت هم آمده است یعنی وقتی که شارع حج را واجب کرده است با این خصوصیت واجب کرده است یعنی به‌نحوه‌ای که الآن برای او تحصیل استطاعت شده است و اگر از او قاصراً یا مقصّراً فوت می‌شود به همان نحو و کیفیت باید حج انجام شود چون حج در چنین وضعیتی مورد نظر شارع بوده که عرض شد این مسئله محل تأمل است. چون حجی را که شارع واجب کرده است، متعلق وجوبش تحصیل مقدمات نیست بلکه متعلق وجوب، نفس اتیان عمل است. همان‌طوری‌که ما این مطلب را در سایر واجبات ملاحظه می‌کنیم ولی می‌بینیم که در کیفیت تحقق واجب و مکلفُ‌به شرایط مختلف است؛ اختلاف شرایط مربوط به کیفیت تحقق واجب در ظروف و شرایط خاص است که تحقق واجب به شرایط خاص ارتباط دارد. اما متعلق امر شارع نفس اتیان آن عمل است؛ مولا انجام آن مکلفُ‌به و مأمورٌ‌به را در تحت شرایط خاص نمی‌خواهد، إلاّ شذَّ و نَدَر که رأی مولا هم به ترتیب مقدمات

به‌نحوِ خاص تعلق گرفته باشد که باید به آن نحوه این مسئله را انجام داد؛ یعنی در واقع برای امر در اینجا دوتا متعلق وجود دارد؛ یکی متعلق به خود مأمورٌبه است و دوم متعلق امر به‌عنوان یك امر جدا به ترتیب مقدمات علیٰ نحو خاص است.

گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد که مولا تحصیل مقدمات را بأیِّ‌نحوٍ‌کان نمی‌پذیرد و قبول ندارد و می‌گوید که من مقدمات را به این نحو قبول دارم مثلاً وقتی که می‌خواهی این نامه را به فلان شخص در فلان‌جا برسانی، با ماشین فلان شخص و به‌اتفاق فلانی حرکت کن همین‌طور سوار اتوبوس نشو تا بروی. گرچه الآن متعلق امر در اینجا ایصال رساله به آن شخص است و اگر با اتوبوس یا ماشین شخصی، طیاره یا قطار باشد فرقی نمی‌کند اما مولا می‌گوید که حتماً می‌خواهم شما با قطار بروید حالا به‌خاطر اینکه مثلاً ایمنی‌اش بیشتر است یا نظر خاصی دارد؛ یعنی دو امر در اینجا تعلق گرفته است: یکی به نفس ایصال رساله و یکی هم به مقدمه‌ای که آن مقدمه باید به این کیفیت انجام شود که در اینجا دو جنبه مورد لحاظ قرار می‌گیرد و مواردش در احکام متفاوت است یعنی ما متفاوت می‌بینیم.

یک وقت تحصیل مقدمه به‌عنوان جزء موضوع برای تعلق تکلیف است و آن در جایی است که خود علم ـ مرحوم آخوند[1] هم در ابتدای مبحث علم متعرّض این مطلب شده‌اند ـ جزئی برای تحقق موضوع یا تمام‌العلة برای تحقق موضوع قرار می‌گیرد اما یک وقت خود علم جنبهٔ طریقیت و کشفیت دارد، نه اینکه جزءالموضوع باشد، لذا در بحث رؤیت هلال روایات و ادلّهٔ مختلفی راجع به تعلق صیام و وجوب ترک صیام وجود دارند مثلاً «فَصُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ»[2] یا «إتمام ثلاثین»[3] که در آنجا برای انسان یقین حاصل می‌شود که ماه سی و یک روز نمی‌شود؛ ماه یا بیست و نُه روز است یا سی روز، معنا ندارد که سی و یک روز

---

[1] كفاية الأصول، ج ۱، ص ۲۶۳:
«الأمر الثالث : إنّه قد عرفت أن القطع بالتكليف أخطأ أو أصاب، يوجب عقلاً استحقاق المدح و الثواب، أو الذم و العقاب، من دون أن يؤخذ شرعاً فی خطاب، و قد يؤخذ فی موضوع حكم آخر يخالف متعلقه، لا يماثله و لا يضاده، كما إذا ورد مثلاً فی الخطاب إنّه (إذا قطعت بوجوب شیء يجب عليك التصدق بكذا) تارةً بنحو يكون تمام الموضوع، بأن يكون القطع بالوجوب مطلقاً ولو أخطأ موجباً لذلك، و أخرى بنحو يكون جزأه و قيده ... .»

[2] تهذيب الأحكام، ج ۴، كتاب الصيام، باب ۴۱، ص ۱۶۱، ح ۲۶.

[3] تهذيب الأحكام، ج ۴، كتاب الصيام، باب ۴۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲:
«محمّدِ بن قيس عن أبی‌جعفر عليه السلام قال: قال أمِيرُ المُؤمِنين عليه السلام: "إذا رأيتُمُ الهلالَ فأفطِرُوا أو شَهِدَ عليهِ عدلٌ مِن المُسلِمِينَ و إنْ لَم تَرَوُا الهِلالَ إلاّ مِن وسطِ النّهارِ أو آخِرِهِ ف ﴿أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾ فإنْ غُمَّ عَليكُم فَعُدُّوا ثَلاثِينَ ليلةً ثُمَّ أفْطِرُوا".»

باشد. لذا از اینجا می‌فهمیم که منظور شارع یقین به دخول شهر است نه اینکه روی رؤیت یک عنایت خاص داشته باشد اگر روی رؤیت عنایت خاص داشت حتی اتمام ثلاثین هم برای دخول شهر جدید کفایت نمی‌کرد؛ چون در روایت دارد که «أَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ». اگر ما بخواهیم موظف بر نقل لفظی و تمرکز بر خصوص نقل داشته باشیم یعنی «فَصُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ»، دیگر اتمام ثلاثین در اینجا معنا ندارد، حالا می‌خواهد ثلاثین باشد یا نباشد.

یا اینکه فرض کنید در مسئله شیاع[1] اگر پیدا شود یا اگر شهادت عدلین نسبت به رؤیت هلال پیدا شود یا کشف هلال جدید بعد از مدتی برای انسان در اواسط یا در اواخر ماه نسبت به ماه و شهر قبل پیدا شود ما در تمام این موارد می‌بینیم که شارع حکم به دخول شهر جدید کرده است. مثلاً یقین دارید که سی روز از این ماه گذشته است حالا به‌واسطهٔ غُیوم و امثال‌ذلک، دیگر در اینجا «صُومُوا لِرُؤْيَتِهِ» صادق نیست. سی روز یقینی است، شما هلال اول ماه را در شهر رمضان یا اول ماه شعبان، خودتان با چشمتان رؤیت کرده‌اید وقتی خودتان با چشمتان رؤیت کنید دیگر ثلاثین یوماً که بگذرد معنا ندارد که بگویید: هنوز ماه داخل نشده است یا بگویید: «صوموا لرؤیته» در اینجا حاصل نشده است.

این نشان می‌دهد که قطعاً نظر شارع در اینجا جنبهٔ طریقیت است حتی خود رؤیت به‌عنوان جزءالعلة هم نمی‌تواند در تحقق موضوع مورد توجه قرار بگیرد؛ یعنی رؤیت در اینجا کاشف از جنبهٔ یقین است که اگر آن جنبهٔ یقین بأیِّ‌نحوکان پیدا شود، برای ترتّب حکم، منجّز است. تازه خود یقین هم جنبهٔ کشفیّت دارد و نمی‌تواند به‌عنوان جزءالعلة یا به‌عنوان تمام‌العلة باشد. در جنبهٔ تنجّز، هیچ‌وقت شارع نمی‌آید امری که موضوع برای حکم است را یقینِ مکلف بگیرد مگر در جایی که شارع روی نفس یقین مکلف عنایت به تعلق حکم داشته باشد، آن‌هم در بعضی موارد خاص مثلاً می‌خواهد امتحانش کند یا او را تحت تدریب و آزمایش قرارش دهد، یا می‌خواهد تقویت نفس ایجاد کند و یا رفع وسواس کند و امثال‌ذلک که فقط خصوص یقین در این امور خاصه مورد توجه است وگرنه در عالم، ملاکات مشخص هستند و احکام هم بر آنها مترتّب می‌باشند. خیلی موارد نادری داریم که شارع یقین و علم مکلف را به‌عنوان تمام‌العلة یا به‌عنوان جزءالعلة دخیل در تحقق موضوع قرار دهد مثلاً در بعضی از موارد مثل مسئلهٔ طهارات و نجاسات در ثوب، لباس و امثال‌ذلک گاهی چنین مواردی پیدا می‌کنیم که شارع می‌خواهد شخص از حالت وسواس خارج شود.

بنابراین وقتی نگاه می‌کنیم که ادله‌ای مُثبت برای دخول شهر با السنهٔ متفاوته بیان شده‌اند از اینجا می‌فهمیم که اینها موضوعیّت ندارند و عنوان مشیر هستند. یا مثلاً در مورد صلاة مسافر، چه زمانی حکم صلاة

---

[1] لغت‌نامه دهخدا:

آشکارا و فاش شدن خبر. به حد شیاع رسیدن: همه کس از آن با خبر شدن .

شخصی که خارج از وطن و بلد است متبدل به قصر می‌شود؟ وقتی که صوت اذان در آنجا مختفی باشد.[1] این اختفاء صوت اذان نیاز به مسافت مخصوصی دارد؛ مثلاً اگر آدم یک کیلومتر یا دو کیلومتر برود دیگر صدای اذان را آن‌طور که بایدوشاید نمی‌شنود شاید فقط دادی، صدای بلندی بشنود تازه اگر گوشش خیلی تیز باشد. ولی در ادله‌ای داریم که اختفاء بلدان شرط است ـ مطلب را برعکس گفتم ـ اختفاء بیوت و ابنیه از رؤیت شخصی که در خارج است. چون هرچه می‌رود خفاء بلدان نمی‌شود شاید چند فرسخ هنوز نیاز داشته باشد تا اینکه از دید مختفی شود، بله! باید پنج فرسخ برود تا دیگر دیوار شهر یا سور بلد را نبیند. وقتی می‌بینید شارع در کنار اختفاء بلد خفاء صوت اذان را هم ذکر کرده است ـ فاصلهٔ خفاء صوت نزدیک‌تر است و نیازی به پنج فرسخ نیست، دو کیلومتر هم که بیرون بیاییم دیگر صدایی را نمی‌شنویم ـ متوجه می‌شوید که همهٔ اینها جنبهٔ عنوان مشیر دارند وگرنه اشکال پیدا می‌شود. چون خفاء صوت اذان خیلی زودتر محقق می‌شود تا خفاء رؤیت بیوت، ابنیه، سور بلد و امثال‌ذلک. پس در واقع اینها عنوان مشیر می‌شوند.

وجود مصادیق فراوان از عنوان مشیر در فقه

ما در فقه موارد زیادی عنوان مشیر داریم؛ از جمله مواردی که جنبهٔ عنوان مُشیر دارد مسئلهٔ «فَصُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤْيَتِهِ» است.

یک وقت در شب زمستان در زمان سابق ـ زمان شاه ـ ما به همراه مرحوم والد ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در منزل مرحوم آقای گلپایگانی ـ رحمة الله علیه ـ بودیم؛ آقا شیخ لطف‌الله صافی و اخوی‌شان مرحوم آیةالله آقا شیخ علی هم حضور داشتند. اتفاقاً مسئلهٔ رؤیت هلال مطرح شد آیةالله حاج شیخ لطف‌الله صافی چیزی نمی‌گفتند ولی اخوی ایشان آقا شیخ علی ـ رحمةالله‌علیه ـ که خیلی مرد خوب و خیلی آدم خوش‌نفسی بود و از وجناتشان پیدا بود که آدم صاف و بی‌شیله و پیله‌ای بود و نیّتش هم نیّت صافی بود. ایشان با مرحوم آقا صحبتی کردند که اتفاقاً من از صحبت او خوشم آمد. مرحوم آقا می‌فرمودند که جنبهٔ رؤیت موضوعیّت دارد و ایشان می‌گفتند که نمی‌توانیم بگوییم که موضوعیتش موضوعیت تام است، باید یا نفس رؤیت باشد و یا اینکه مترتّب بر رؤیت باشد؛ مثلاً در شهادت عدلین یا شیاع و امثال‌ذلک که اینها مترتّب بر رؤیت است. ایشان می‌خواستند قدری دایره را وسیع‌تر قرار بدهند. آقای شیخ لطف‌الله گلپایگانی هم صحبت نمی‌کردند گوش می‌دادند فقط بحثی بین مرحوم والد و مرحوم آقا شیخ علی در آنجا پیش آمد. من خیلی به این مسئله توجه نکردم. اتفاقاً در همان زمانی که ما این بحث را پیش مرحوم آقا می‌خواندیم نظرم این بود که اینها همه جنبهٔ

---

[1] جهت اطلاع بیشتر به وسائل الشیعة، ج ۸، ابواب صلاة المسافر، باب ۶، ص ۴۷۱ رجوع شود.

کشفی دارد و عنوان مشیر هستند. من در آنجا گفتم که ـ خلاصه نخود وسط آش که می‌گویند این است ـ همهٔ اینها عنوان مشیر هستند. مرحوم حاج شیخ علی خیلی خوشش آمد که این جوجه هم این وسط دارد اظهار فضل و لحیه می‌کند! لحیه زیادی هم نداشتیم!

بعد که بیرون آمدیم با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ بحثمان شروع شد چون ما متجرّی و جسور بودیم و آنجا به‌نحو جدی این مسئله مطرح شد که اصلاً رؤیت، موضوعیت ندارد؛ وقتی که شارع حکم را بر ثلاثین مترتّب می‌کند چطور ما می‌توانیم این مسئله را بر رؤیت مترتّب کنیم؟! تا حالا هم بر همین نظریهٔ باطل خودمان هستیم و هنوز این بطلان تغییر نکرده و متبدل به نظریهٔ دیگری نشده است!

خلاصه همهٔ اینها عنوان مشیر هستند و از اینجا می‌فهمیم که منظور شارع از خفاء صوت اذان یا سور بلد، مسافتی است که شخص خارج شود و معمولاً بگویند که او قصد سفر کرده و بیرون آمده است این مقدار کفایت می‌کند. بله! حالا کنار سور بلد ایستادن حکایت از این می‌کند که قصد رفتن ندارد اما همین‌که بیرون بیاید دیگر جهتی ندارد که بخواهد دوباره برگردد معلوم است که قصد سفر دارد و دارد حرکت می‌کند؛ لذا به همان یک یا دو کیلومتری که صوت اذان اختفاء پیدا می‌کند کفایت می‌کند و نیاز نیست که انسان بخواهد خفاء بلدان و سور را درنظر داشته باشد.

بنابراین وقتی حکم شارع بر موضوعی تعلق می‌گیرد خود آن موضوع مورد نظر شارع است، نه جنبهٔ مقدمه و امثال‌ذلک که خودش باید انجام بگیرد. علیٰ‌کلّ‌حال این دیگر به وضعیت و شانس بستگی دارد که به چه نحوی باشد. فرض کنید که یک نفر استطاعت برای حج پیدا می‌کند همین‌که می‌خواهد دفع مال کند و بلیط طیاره بخرد رفیقش پیدا می‌شود و می‌گوید که من امسال شما را به حج می‌برم شانس آورده و این حج باید برایش خیلی عالی العالی باشد! مثل اینکه ما مورد ضیافةالرحمن هستیم! در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که چون حکم وجوب در اینجا بر نفس‌الموضوع تعلق گرفته است و بعد از آن به تهیهٔ مقدمات موضوع، پس شما نمی‌توانید پولی را که در اینجا به‌دست آورده‌اید را در جای دیگر خرج کنید. حالا یک مورد این‌طور پیدا شد. یک وقت رفیقش می‌گوید که من می‌خواهم تو را به مکه ببرم بسیار خوب، مستطیع می‌شود اما همین‌که می‌خواهد ببرد آنجا است که آسمان بر سرش خراب می‌شود و رفیقش می‌گوید: ببخشید، برای من عذری پیدا شده است و نمی‌توانم بروم! اتفاقاً در همین موقع برای آن شخص هم حالی پیدا می‌شود و خوشحال که بَه‌بَه این رفیق من را به حج می‌برد و خلاصه یک حج مقرون‌به‌صرفه‌ای برایمان پیدا شد! ولی می‌بیند ای داد بیداد! خدا در کاسه‌اش گذاشت، عجب مقرون‌به‌صرفه‌ای شد! حالا باید از آن پولی که برایش به‌دست آمده است به حج برود؛ حالا یا والد مکرمش و یا مادر گرامی‌اش به رحمت خدا رفته یا بایٍّنحوکان، پولی از شخصی به او رسیده است.

تغییر و تحول مبانی در وضعیت آخرالزمان

امروزه بنای اول بر کلاهبرداری است! یعنی در این فضا و در این وضعیت آخرالزمان، مبناها عوض می‌شود؛ فرض کنید تا حالا مبنا بر صداقت بود الآن مبنا بر کذب است، آقا دروغ بگو، دروغ! هیچ مشکلی هم ندارد؛ یعنی این قضیه در تکوین تبدّل، تغیّر و تحوّل پیدا می‌کند تا حالا خدا می‌فرموده که ﴿إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ﴾[1] از این به بعد می‌شود «إنه كانَ كاذبَ الوَعدِ»! آیات قرآن عوض می‌شوند روایات عوض می‌شوند دروغ یك مبنا می‌شود. كلك و تقلّب یك مبنا می‌شوند تا حالا می‌گفتند که به خنده و امانت‌داری و تواضع مؤمن نگاه کنید حالا می‌گویند که به پدرسوختگی و تقلبش نگاه کنید! عوض می‌شود!

حالا این شخص خوشحال است که امسال حج مقرون‌به‌صرفه‌ای انجام می‌دهد اما یک‌دفعه شخص برمی‌گردد و می‌گوید: «نمی‌توانم و ببخشید و...»، ای ددم وای! حالا چه‌کار کنیم؟! بلیط خریده و همه چیز آماده شده است حالا می‌گوید که من ندارم! او هم یک‌دفعه می‌بیند که یک مال به دستش رسیده است اما متأسفانه و با هزار تأسف باید آن را بدهد و حج انجام دهد! این دیگر بسته به شانس است! شانس گاهی اوقات این‌طوری است!

بنده‌خدایی که الآن هم در قید حیات است بیست سال از زنش جدا بود و جدا زندگی می‌کردند، در واقع طلاق ظاهری نداده بود. رفیقش صبح دعوتش می‌کند و می‌گوید که بیا فردا کله‌پاچه بخوریم! همین‌که می‌خواهد لباس‌هایش را بپوشد پسرش دم در می‌آید و می‌گوید که بابا بیا مامان مرده است! گفت که خاک بر سرش کنند! مردن هم بلد نیست! یک ساعت دیگر می‌مردی! بعضی‌ها مردن هم بلد نیستند مثلاً روز جمعه می‌میرند! بابا روز یکشنبه بمیر! حداقل سه روز تعطیلی باشد! یا روز پنج‌شنبه می‌میرند، یک روز زودتر به آن دنیا می‌رفتی حورالعین منتظرند ملائکه همه منتظر هستند زودتر آنها را از انتظار درمی‌آوردی! آخر پنج‌شنبه و جمعه دیگر مردن دارد؟! اینها مردن بلد نیستند! باید یادشان داد! او هم باید پول‌هایش را با اجازه بردارد و تحصیل مقدمات کند!

این مسئله به اینجا می‌رسد که نفس امر شارع ـ غیر از بعضی موارد خاص ـ به خود مأمورٌبه تعلق گرفته است بدون تهیهٔ مقدمات؛ بنابراین آن شخص در تحصیل مقدمات مختار است که بأیِّ‌نحوٍکان این مقدمه را اتیان کند.

---

[1] سورهٔ مریم (۱۹) آیهٔ ۵۴.

تلمیذ: «مسیرة یومٍ»[1] که در روایات آمده و به عنوان شکسته شدن نماز و عنوان مسافر به کار رفته به چه معنایی است؟! در آن زمان حداکثر پنج فرسخ می‌رفتند اما الآن که هزار کیلومتر در یک روز مسافرت می‌کنند پس باید بگوییم که عنوان مشیر است و هزار کیلومتر را شرط بدانیم؟!

استاد: «مسیرة یومٍ» علت تامه نیست. همان‌طوری‌که عرض کردیم جنبهٔ عنوان مشیر دارد. ما می‌بینیم افراد نسبت به کیفیت سفر رفتن مختلف هستند؛ در آن زمان هم با حمار یا اسب یا شتر و امثال‌ذلک بود و اینها نسبت به این مسئله متفاوت هستند. لذا آنچه که هست و خودشان ـ موارد ـ هم بیان کرده‌اند این است که یک روزشان را دربر می‌گرفت و این مقدار در آن زمان برای ابتعاد از بلد کافی بود.

الآن از جمله مسائلی که مطرح است و خیلی‌ها هم به‌عنوان مسائل جدید مطرح می‌کنند این است که باید جنبهٔ سفر داشته باشد مثلاً اگر کسی بخواهد از طهران به کرج برود نمی‌گویند که او به مسافرت رفته است بلکه می‌گویند: «رفته کرج و برگردد» یعنی باید جنبهٔ سفر هم در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد، نظیر همین اشکالی که الآن ایشان کردند. اما وقتی که ما این مسئله را نگاه کنیم می‌بینیم که نظر افراد و عرف نسبت به موارد، مختلف است؛ وقتی که می‌گویند: «فلانی به کرج رفته است و برمی‌گردد» یک وقت رفته و می‌خواهد قبل از غروب هم برگردد در اینجا دیگر نمی‌گویند که فلانی به سفر رفته است چون شب می‌خواهد برگردد حالا اگر شخص بخواهد برود و شب را هم در همین کرج بماند که فاصله‌اش هم کم است و افراد در طول یک ربع یا نیم ساعت می‌روند آن موقع می‌بینید لحن فرد تغییر می‌کند به او می‌گویند که پدرت کجاست؟! می‌گوید: «سفر رفته است» چون نمی‌خواهد شب برگردد. اما اگر بخواهد عصر برگردد نمی‌گوید که به سفر رفته است بلکه می‌گوید: «به کرج رفته و عصر برمی‌گردد اگر کاری دارید به ایشان بگویم.» توجه کردید؟!

آقایان از این نکته غفلت کرده‌اند که کیفیت بودن هم در این مسئله تأثیر دارد؛ یعنی برگشت در شب و عدم برگشت. لذا می‌بینیم این قضیه در مورد نیّت شکستن عشرة ایام دخالت دارد؛ اگر شخصی به جایی برود و عشرة ایام قصد کند و قبل از شب بخواهد برگردد ـ مادون مسافت ـ به نیّت او ضرری نمی‌زند اما اگر به مسافت اربعة فراسخ باشد ضرر دارد ولی در مادون مسافت ضرر ندارد. حالا اگر بخواهند شب را بمانند مثل افرادی که به مشهد می‌روند و قصد عشرة ایام می‌کنند اما شب را به طرقبه می‌روند و در آنجا می‌خوابند قصد تمامیتشان در اینجا شکسته می‌شود. شاندیز و زُشک بالاتر از چهار فرسخ هستند و مسئله فرق دارد. طرقبه نزدیک‌تر است ولی بالأخره هرچه هست خارج از این مسافت است. خلاصه می‌بینیم همین جهت عرفی که

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۳، أبوابُ الزِّیاداتِ فی الجُزءِ الثّانی مِن کتابِ الصّلاة، باب ۲۳، ص۲۰۷، ح ۱:
«عن سَماعةَ قال: سألتُهُ عنِ المُسافرِ فی کَمْ یُقَصِّرُ الصّلاةَ فقالَ: "فِی مَسیرةِ یومٍ و ذلِك بَریدانِ و هُما ثَمانِیةُ فراسِخَ و مَن سافَرَ قَصَّرَ الصّلاةَ و أفْطَرَ إلاّ أن یکُونَ رجُلاً مُشیِّعاً أو خَرَجَ إلی صیدٍ أو إلی قریةٍ لهُ یکُونُ مَسیرةَ یومٍ یَبِیتُ إلی أهلِهِ لا یُقَصِّرُ و لا یُفْطِرُ".»

شخص امشب را در مشهد نیست به عشرة ایام ضربه و ضرر می‌زند.

این مسئله‌ای هم که شما مطرح کرده‌اید فقط جنبهٔ عنوان مشیر دارد والاّ ما می‌بینیم که این مسئله اگر بخواهد مطرح شود به‌طورکلی خیلی مسائل تفاوت می‌کند. فرض کنید یک نفر اگر یک ساعت با حمار برود یک فرسخ طی می‌کند اما یک ساعت با طیاره هزار کیلومتر طی می‌کند پس شما بگویید که این هزار کیلومتر هم باعث تحقق عنوان سفر نمی‌شود چون یک ساعت هست. اینکه می‌فرمایند یک روز، به‌خاطر جنبهٔ ابتعاد از بلد در اینجا مورد توجه قرار گرفته است که شارع منهٔ علی‌العباد آمده آن قصد را مترتّب کرده است. حالا فرض کنید ده سال دیگر یک هواپیما بیاید با سرعت صوت حرکت کند و ده هزار کیلومتر را یک ساعته برود یعنی در واقع اصلاً سفر برداشته می‌شود و همه باید همه‌جا نماز را تمام بخوانند! آیا میزان مقداری است که شخص سوار الاغ یا اسب یا قطار می‌شود در واقع آیا سوار شدن میزان است یا دور شدن از شهر؟! اگر سوار شدن میزان است ما طیاره را میزان قرار بدهیم یا ماشین را، بالأخره کدام‌یک را میزان قرار بدهیم؟!

تلمیذ: حرکت عادی کاروان‌ها را ملاک قرار داده‌اند اگرچه الآن با هواپیما می‌روند ولی بیشتر با قطار و ... حرکت می‌کنند.

استاد: بیشتر و کمتری ندارد. آن مقداری که شخص ناراحت و خسته می‌شود اگر ملاک باشد که مثلاً با الاغ یک مقدار خستگی دارد و با ماشین یک مقدار و با طیاره یک مقدار، باز این اشکال پیش می‌آید یعنی شما حدی را نمی‌توانید تعیین کنید که شارع آن حد را برای خستگی گذاشته باشد و آن را مترتّب بر شخص و زمان و بر مسافتی که طی می‌کند کرده باشد. کدام‌یک از اینها ملاک هست؟!

تلمیذ: شارع گفته است مسافتی که طی می‌کند.

استاد: شارع گفته است که مقدارش هشت فرسخ است، حالا این هشت فرسخ را می‌خواهی با طیاره برو یا می‌خواهی با سرعت نور برو، یک چشم به‌هم‌زدن هشت فرسخ طی شود فرق نمی‌کند. فقط این مقدار ابتعاد در اینجا حاصل شود به هر کیفیتی می‌خواهد باشد.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد